



علت و معلول

دو مفهوم علت و معلول از **مقولات ثانی فلسفی** است که بیانگر نحوه **وجود** بوده است. ما اگر دو وجود «الف» و «ب» را با هم مقایسه کنیم و ببینیم وجود «الف» به گونه‌ای است که هرگاه محقق می‌شود، وجود «ب» نیز محقق می‌شود و هرگاه الف معدوم گردد، ب نیز معدوم شده و وجود ب مبین وابستگی و تعلق و ارتباط به وجود الف است، در این صورت می‌گوییم الف علت ب و ب معلول الف است.

فهرست مندرجات

- ۱ - مقدمه
- ۲ - مفهوم علت و معلول
- ۲.۱ - نکته
- ۳ - کیفیت آشنایی ذهن با این مفاهیم
- ۳.۱ - کیفیت انتزاع
- ۴ - تقسیمات علت
- ۴.۱ - علت تامه و ناقصه
- ۴.۲ - بسیط و مرکب
- ۴.۳ - علت بی واسطه و با واسطه
- ۴.۴ - علت انحصاری و جانشین‌پذیر
- ۴.۵ - علت داخلی و خارجی
- ۴.۶ - علت حقیقی و اعدادی
- ۴.۷ - مقتضی و شرط
- ۴.۷.۱ - تقسیم شروط
- ۵ - تقسیم دیگر علت
- ۶ - نکته دیگر
- ۷ - مأخذ
- ۸ - منبع

مقدمه

با پذیرفتن کثرت در موجودات، این **سؤال** پیش می‌آید که آیا موجودات مختلف، ارتباطی با یکدیگر دارند یا نه؟ و آیا وجود برخی از آنها متوقف بر وجود بعضی دیگر هست یا نه؟ و اگر هست چند نوع وابستگی وجودی داریم؟ و **احکام** و ویژگی‌های هر کدام چیست؟ اما اگر کسی کثرت حقیقی موجودات را نپذیرفت چنان‌که ظاهر کلام صوفیه همین است. دیگر جایی برای بحث درباره «ارتباط وجودی میان موجودات متعدد باقی نمی‌ماند، چنان‌که بحث درباره «سایر تقسیمات وجود» و موجود هم موردی نخواهد داشت. در مبحث سابق اشاره کردیم که اثبات تشکیک خاصی در وجود، متوقف بر اصولی است که باید در مبحث علت و معلول ثابت شود. اینک وقت آن فرا رسیده که به مسائل مربوط به علت و معلول بپردازیم و اصول نامبرده را نیز ثابت کنیم. ولی قبل از پرداختن به این مطالب باید توضیحی پیرامون مفهوم علت و معلول و کیفیت آشنایی **ذهن** با آنها بدهیم.

مفهوم علت و معلول

واژه «علت» در اصطلاح **فلاسفه** به دو صورت عام و خاص به‌کار می‌رود. مفهوم عام علت عبارت است از موجودی که تحقق موجود دیگری متوقف بر آن است، هر چند برای تحقق آن کافی نباشد، و مفهوم خاص آن عبارت است از موجودی که برای تحقق موجود دیگری کفایت می‌کند. به عبارت دیگر اصطلاح عام علت عبارت است از موجودی که تحقق یافتن موجود دیگری بدون آن محال است، و اصطلاح خاص آن عبارت است از موجودی که با وجود آن، تحقق موجود دیگری ضرورت پیدا می‌کند. چنان‌که ملاحظه می‌شود اصطلاح اول اعم از اصطلاح دوم است؛ زیرا شامل شروط و معادلات و سایر علل ناقصه هم می‌شود، به خلاف اصطلاح دوم. توضیح علت تامه و ناقصه و سایر اقسام علت خواهد آمد.

← نکته

نکته‌ای را که باید خاطر نشان کنیم این است که موجود وابسته (معلول) تنها از همان جهت وابستگی، و نسبت به موجودی که وابسته به آن است «معلول» نامیده می‌شود، نه از جهت

دیگر و نه نسبت به موجود دیگر. همچنین علت از همان جهتی که موجود دیگری وابسته به آن است و نسبت به همان موجود «علت» نامیده می‌شود، نه از هر جهت و نسبت به هر موجودی؛ مثلاً حرارت از آن جهت که وابسته به آتش است و نسبت به علت خودش، معلول است نه از جهت دیگر، و آتش از آن جهت که منشأ پیدایش حرارت می‌شود و نسبت به همان حرارت ناشی از آن، علت است نه از جهت دیگر. بنابراین منافاتی ندارد که یک موجود معین، نسبت به یک چیز «علت» و نسبت به چیز دیگری «معلول» باشد، و حتی منافاتی ندارد که حرارتی که معلول آتش خاصی است، علت برای پیدایش آتش دیگری بشود. چنان‌که منافاتی ندارد که یک موجود علاوه بر حیثیت علیت یا حیثیت معلولیت، دارای حیثیت‌های دیگری باشد که با مفاهیم دیگری بی‌مانی می‌شوند؛ مثلاً آتش علاوه بر حیثیت علیت، دارای حیثیت‌های دیگری است که مفاهیم **جوهر**، جسم، تغییرپذیر و... از آنها حکایت می‌کنند و هیچ‌کدام از آنها عین حیثیت علیت آن نیست.

کیفیت آشنایی ذهن با این مفاهیم

با توضیحی که درباره مفهوم علت و معلول داده شد، روشن گردید که این مفاهیم از قبیل مفاهیم ماهوی و **مغولات اولی** نیستند و چنان نیست که در خارج موجودی داشته باشیم که ماهیت آن علیت یا معلولیت باشد. همچنین مفاهیم مزبور از قبیل **مغولات ثانیه منطقی** نیز نیستند؛ زیرا صفت برای موجودات عینی واقع می‌شوند و به اصطلاح، انصافشان خارجی است. پس این مفاهیم از قبیل **مغولات ثانیه فلسفی** هستند و بهترین شاهدش این است که برای انتزاع آنها باید دو موجود را با یکدیگر مقایسه کرد و حیثیت وابستگی یکی از آنها را به دیگری در نظر گرفت و تا این ملاحظه انجام نگیرد، این مفاهیم انتزاع نمی‌شوند؛ چنان‌که اگر کسی هزاران بار آتش را ببیند ولی آن را با حرارت ناشی از آن مقایسه نکند و رابطه آنها را با یکدیگر در نظر نگیرد، نمی‌تواند مفهوم علت را به آتش و مفهوم معلول را به حرارت نسبت دهد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اساساً ذهن ما از کجا با این مفاهیم آشنا شده و به وجود چنین رابطه‌ای بین موجودات پی‌برده است؟ بسیاری از فلاسفه غربی پنداشته‌اند که مفهوم علت و معلول، از ملاحظه تقارن یا تعاقب دو پدیده بطور منظم به‌دست می‌آید؛ یعنی هنگامی که می‌بینیم آتش و حرارت پیوسته با یکدیگر یا پی‌درپی تحقق می‌یابند، مفهوم علت و معلول را از آنها انتزاع می‌کنیم و در حقیقت محتوای این دو مفهوم، چیزی بیش از هم‌مانی یا پی‌درپی آمدن منظم دو پدیده نیست. ولی این پندار نادرستی است؛ زیرا در بسیاری از موارد، دو پدیده منظم با هم یا پی‌درپی تحقق می‌یابند، در حالی که هیچ‌کدام از آنها را نمی‌توان علت دیگری به‌حساب آورد؛ چنان‌که نور و حرارت در لامپ برق همیشه با هم پدید می‌آیند و روز و شب همواره پی‌درپی به وجود می‌آیند، ولی هیچ‌کدام از آنها علت پیدایش دیگری نیست.

← کیفیت انتزاع

ممکن است گفته شود هنگامی که پدیده‌ای را مورد آزمایش‌های مکرر قرار می‌دهیم و می‌بینیم که بدون موجود دیگری تحقق نمی‌یابد، در این صورت مفهوم علت و معلول را از آنها انتزاع می‌کنیم. ولی می‌دانیم که آزمایش‌گران پیش از اقدام به انجام آزمایش، معتقدند که میان پدیده‌ها رابطه علیت برقرار است و هدفشان از آزمایش این است که علت‌ها و معلول‌های خاص را بشناسند و بفهمند چه چیزی علت پیدایش چه پدیده‌ای است. پس سؤال به این صورت مطرح می‌شود که ایشان قبل از انجام دادن آزمایش، از کجا به مفهوم علت و معلول پی‌برده‌اند؟ و از کجا دانسته‌اند که در میان موجودات چنین رابطه‌ای وجود دارد تا بر اساس آن درصدد کشف روابط خاص علی و معلولی برآیند؟ به‌نظر می‌رسد که انسان نخستین‌بار، این رابطه را در درون خود و با **علم حضوری** می‌یابد و مثلاً ملاحظه می‌کند که فعالیت‌های روانی و تصمیم‌گیری‌ها و تصرفاتی که در مفاهیم و صورت‌های ذهنی می‌کند، کارهایی است که از خودش سر می‌زند و وجود آنها وابسته به وجود خودش می‌باشد، در حالی که وجود خودش وابسته به آنها نیست. با این ملاحظه است که مفهوم علت و معلول را انتزاع می‌کند و سپس آنها را به سایر موجودات تعمیم می‌دهد.

تقسیمات علت

وابستگی موجودی به موجود دیگر به‌صورت‌های مختلفی تصور می‌شود؛ مثلاً پیدایش صندلی از یک سوی وابسته به چوبی است که از آن ساخته می‌شود، و از سوی دیگر به نجاری که آن را می‌سازد، و از جهتی به دانش و هنری که نجار دارد، و نیز به انگیزه‌های که باید برای ساختن آن داشته باشد. متقابلاً برای علت هم اقسامی را می‌توان در نظر گرفت، و چون احکام همه علت‌ها یکسان نیست، لازم است پیش از پرداختن به بیان قوانین علیت و احکام علت و معلول، اقسام علت و اصطلاحات آنها را یادآور شویم تا هنگام بررسی مسائل مربوطه دچار خلط و اشتباه نشویم. برای علت به‌معنای عامش یعنی هر موجودی که موجود دیگری به‌نحوه وابسته به آن است تقسیماتی را می‌توان در نظر گرفت که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

← علت تامه و ناقصه

علت یا به‌گونه‌ای است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست، و به عبارت دیگر با فرض وجود آن، وجود معلول ضروری است که در این صورت آن را «**علت تامه**» می‌نامند؛ و یا به‌گونه‌ای است که هر چند معلول بدون آن تحقق نمی‌یابد، ولی خود آن هم به‌تنهایی برای وجود معلول کفایت نمی‌کند و باید یک یا چند چیز دیگر را بر آن افزود تا وجود معلول ضرورت یابد، و در این صورت آن را «**علت ناقصه**» می‌گویند.

← بسیط و مرکب

از نظر دیگر می‌توان علت را به بسیط و مرکب تقسیم کرد: **علت بسیط** مانند **مجرد تام** (خدای متعال) و جوهرهای عقلانی که باید در جای خودش اثبات شود، و **علت مرکب** مانند علت‌های مادی که دارای اجزاء مختلفی می‌باشند.

← علت بی‌واسطه و بواسطه

از نظر دیگر می‌توان علت را به «**بی‌واسطه**» و «**بواسطه**» تقسیم کرد؛ مثلاً تأثیر انسان را در حرکت دست خودش می‌توان بی‌واسطه دانست و تأثیر او را در حرکت قلمی که به‌دست دارد با یک واسطه، و در نوشته‌ای که می‌نویسد با دو واسطه، و بر معنایی که در ذهن خواننده پدید می‌آید با چند واسطه شمرد.

← علت انحصاری و جانشین‌پذیر

گاهی علت پیدایش یک معلول، موجود معینی است، و معلول مفروض جز از همان علت خاص به وجود نمی‌آید، که در این صورت علت مزبور را «**علت منحصر**» می‌خوانند، و گاهی

معلولی از چند چیز علی‌البدل به وجود می‌آید و وجود یکی از آنها برای پیدایش آن ضرورت دارد، چنان‌که حرارت گاهی در اثر جریان الکتریکی در سیم برق و گاهی در اثر حرکت، و گاهی هم در اثر فعل و انفعالات شیمیایی پدید می‌آید، و در این صورت علت را «جانشین‌پذیر» می‌نامند.

← علت داخلی و خارجی

علت گاهی به‌گونه‌ای است که با معلول متحد می‌شود و در ضمن وجود آن باقی می‌ماند، مانند عناصری که در ضمن وجود گیاه، یا حیوان باقی می‌ماند، در این صورت آن را «**علت داخلی**» می‌نامند، و گاهی وجود آن خارج از وجود معلول خواهد بود، مانند وجود صنعتگر که خارج از وجود مصنوعش می‌باشد، در این صورت آن را «**علت خارجی**» می‌گویند.

← علت حقیقی و اعدادی

علت گاهی به موجودی اطلاق می‌شود که وجود معلول وابستگی حقیقی به آن دارد، به‌گونه‌ای که جدایی معلول از آن محال است، مانند علت **نفس** برای **اراده** و صورت‌های ذهنی که نمی‌توانند جدای از نفس تحقق یابند و یا باقی بمانند، در این صورت آن را «**علت حقیقی**» می‌نامند، و گاهی به موجودی اطلاق می‌شود که در فراهم آوردن زمینه پیدایش معلول مؤثر است، ولی وجود معلول وابستگی حقیقی و جدایی‌ناپذیر به آن ندارد، مانند **بذر** نسبت به **فرزند**، در این صورت آن را «**علت اعدادی**» و یا «**معد**» می‌خوانند.

← مقتضی و شرط

گاهی پیدایش معلول از علت متوقف بر وجود حالت و کیفیت خاصی است. در این صورت ذات علت را «**مقتضی**» یا «**سبب**» و حالت و کیفیت لازم را «**شرط**» می‌نامند. نیز گاهی شرط را بر چیزی که موجب پیدایش حالت مزبور می‌شود اطلاق می‌کنند، چنان‌که نبودن مانع از تأثیر را «**شرط عمی**» می‌خوانند.

← تقسیم شروط

شروط نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: **شرط فاعلیت فاعل**، یعنی چیزی که بدون آن فاعل نمی‌تواند کار خود را انجام دهد، و در واقع مکمل فاعلیت اوست، مانند تأثیر علم در افعال اختیاری انسان؛ و دیگری **شرط قابلیت قایل**، یعنی چیزی که باید در ماده تحقق یابد تا قابل دریافت کمال جدیدی از فاعل شود، چنان‌که **جنین** باید واجد شرایط خاصی شود تا **روح** در آن دمیده گردد.

تقسیم دیگر علت

تقسیم معروف دیگری برای علت هست که آن را براساس استقراء به چهار قسم تقسیم می‌کنند: یکی **علت مادی** یا عنصری که زمینه پیدایش معلول است و در ضمن آن باقی می‌ماند، مانند عناصر تشکیل‌دهنده گیاه. دوم **علت صوری** که عبارت است از صورت و فعلی که در ماده پدید می‌آید و منشأ آثار جدیدی در آن می‌گردند، مانند صورت نباتی. این دو قسم، از اقسام علل داخلی هستند و مجموعاً وجود معلول را تشکیل می‌دهند. قسم سوم، **علت فاعلی** است که معلول از آن پدید می‌آید، مانند کسی که **صورت** را در **ماده** ایجاد می‌کند. چهارم **علت غائی** است که انگیزه فاعل برای انجام دادن کار می‌باشد، مانند هدفی که **انسان** برای افعال اختیاری خودش در نظر می‌گیرد و برای رسیدن به آن کارهایش را انجام می‌دهد. این دو قسم اخیر از اقسام علل خارجی به‌شمار می‌روند. بدیهی است که علت مادی و علت صوری، مخصوص معلول‌های مادی مرکب از ماده و صورت است و اساساً اطلاق «علت» بر آنها خالی از مسامحه نیست. لازم به تکرار است که علت فاعلی دو اصطلاح دارد: یکی فاعل طبیعی که در **طبیعیات** به‌نام «علت فاعلی» شناخته می‌شود و منظور از آن منشأ حرکت و دگرگونی‌های اجسام است، و دیگری فاعل الهی که در الهیات مورد بحث واقع می‌شود و منظور از آن موجودی است که معلول را به وجود می‌آورد و به آن هستی می‌بخشد و مصداق آن فقط در میان مجردات یافت می‌شود؛ زیرا عوامل طبیعی فقط منشأ حرکت و دگرگونی‌هایی در اشیاء می‌شوند و هیچ موجود طبیعی نیست که موجود دیگری را از نیستی به هستی بیاورد. در میان فاعل‌های الهی و ایجادکننده، فاعلی که خودش نیاز به ایجادکننده نداشته باشد، به‌نام «فاعل حق» اختصاص می‌یابد و مصداق آن منحصر به ذات مقدس الهی می‌باشد.

نکته دیگر

نکته‌ای را که باید در پایان این درس خاطر نشان کنیم، این است که همه تقسیمات علت به استثناء تقسیم اخیر، تقسیمی عقلی و دایر بین نفی و اثبات است و همه آنها به‌صورت «قضیه» منفصله حقیقیه» بیان می‌شود. اما مقتضی و شرط، در واقع دو قسم خاص از علت ناقصه می‌باشند و نباید آنها را تقسیم مستقلی تلقی کرد.

مأخذ

علامه مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۲۵-۳۹.

منبع

پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، برگرفته از مقاله «علت و معلول»، تاریخ بازیابی ۱۳۹۶/۰۴/۲۲.